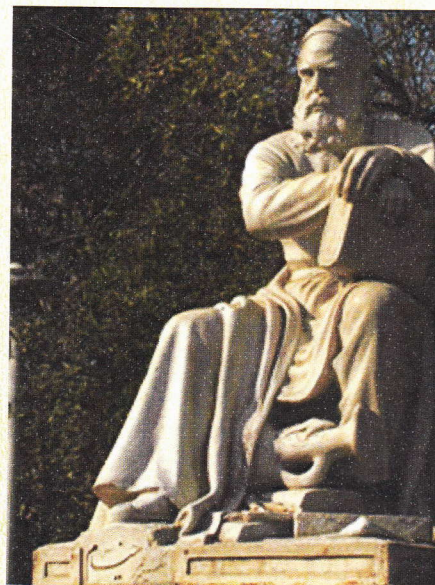


عمر خیام، شاعر، ستاره شناس و ریاضیدان در اواخر قرن یازدهم میلادی در شهر نیشابور در کشور ایران متولد شد و براساس گزارش نویسندگان در سال ۱۱۲۳ میلادی (۵۰۱ هجری) دیده از جهان فرو بست. لقب خیام به معنی «چادر دوز» است. این شاید بدین دلیل است که کار اجدادش و شغل خود او در جوانی تا هنگامی که تصمیم گرفت هیچ کاری به خاطر زندگی دنیوی انجام ندهد، چادر دوزی بوده است. سمتی در دربار سلطان ملک شاه به او پیشنهاد شد و او این شغل را پذیرفت. پس از مدتی اجازه گرفت که باز نشسته شود و به تحقیقات علمی بپردازد. به او مقرری داده می شد و این کمک باعث شد که او تمام وقتش را صرف تحقیقات علمی و ادبی کند. چرا که تحقیقات علمی اش در زمینه ریاضیات و ستاره شناسی بود. خیام یکی از هفت نفر منجمین دربار سلطان محمود بود که در انجمن ایجاد تقویم مسلمین مشغول بودند. این شاهکار آنها بسیار برتر از کار پاپ گریگوری دوازدهم بود که تقویم قمری را نوشت.



خیام و می

از آنجا که در رباعیات خیام الفاظ و عباراتی از قبیل می و میخانه، ساغر و سبو، ساقی و مطرب و امثال اینها فزون تر و فروزان تر از هر چیزی به چشم و گوش بر می خورد، مسئله ی می و میخوارگی او اهمیتی پیدا کرده و مبحث خاصی در طی احوال او تشکیل داده به نحوی که کمتر کسی راجع به او چیزی نوشته که توجهی به این موضوع ننموده باشد. کسانی که خیام را عارفی صوفی مشرب پنداشته اند، شراب اورا کنایه از عشق الهی تصور کرده و اشعار او را در این زمینه بر وفق عقیده ی خود تعبیر و تاویل نموده اند. بعضی دیگر هم که نسبت دادن تصوف را به او خطای فاحش و اشتباه محض دانسته اند،

باز هم شراب مورد استعمال او را عبارت از باده ی معنوی تصور کرده و می گویند: «می و مستی که خیام این همه از آن دم زده و متمدایاً تعریف و توصیفش می کند، شراب مادی و نشاط زود گذر و خمار آلود آن نیست، نشأ و نشاط خوش استقبال و بد بدرقه ی شراب یا هر مشروب مسکر دیگر هرگز ممکن نیست که از جانب حکیم ذوالفنون مانند او، شایسته ی این همه تعریف و ترویج دیده شود؛ بنابراین مسلم است که مستی مورد ترغیب و تحریر او حالتی است به نام (سکر روحانی) که آهنگ حیات را متمدایاً عوض کرده و تجدیدی در آن به وجود می آورد که هیچگونه سرگردانی حاصل از بخار الکل نداشته و خماری هم در پی سر خوشی نمی آورد.

مستی روحانی که منظور این طایفه می باشد، همان حالتی است که حکیم نظامی گنجوی بر اثر کامیابی در هنر نمائی و در تحت تأثیر مغز و مزه ی آثار روان بخش خویش در خود می یافته و آنرا در پایان گفتاری از شرفنامه در سه بیت زیر چنین تعریف کرده است:

«مپندار ای خضر فرخنده پی

که از می مرا هست مقصود می

از آن می همی بیخودی خواستم؛

بدین بیخودی مجلس آراستم

مرا ساقی از وعده ی ایزدیست

صبح از خرابی می از بیخودی است»

نظامی بدنبال همان سه بیت که در بالا نگاشته شده، با اجتناب خود از می و مستی تصریح نموده و این ادعای خویش را با سوگندی عظیم تأیید کرده و می گوید:

«و گرنه به یزدان که تا بوده ام به می دامن لب نیالوده ام
گر از می شدم هرگز آلوده کام حلال خدایست بر من حرام»
آورده اند که

انوشروان عادل در شکار گاهی صیدی کباب کرده بود و نمک نبود غلامی را به روستا فرستاد تا نمک حاصل کند (بدست آورد).

گفت: زنهار تا نمک به قیمت بستانی (با پول بخری) تا رسمی نگردد و دیه (ده) خراب نگردد. گفتند: این قدر چه خلل کند؟ (با این مقدار چه مشکلی پیش می آید؟). گفت: بنیاد ظلم اول در جهان اندک بوده است و به مزید (افزایش، فزونی) هر کس بدین درجه رسیده است.

اگر ز باغ رعیت مَلِک خورده سببی

بر آورند غلامان او درخت از بیخ

به پنج بیضه (تخم مرغ) که سلطان ستم روا دارد

زنند لشکریانش هزار مرغ به سیخ